

# دیدگاه های ترتیبی ائمه اطهار (علیهم السلام)



دکتر مظلومی  
قسمت چهاردهم

## نقش عادت در تربیت کودک

کودک، «معرفت» دارد، اما نمونه معرفت را که به تعبیر ما عنوان «مصدق» دارد نمی داند و خوبست بگوئیم: نمی شناسد، یعنی: «شناخت» ندارد. ولی «عارف» هست. و این «مصدق» که شناخت به او میدهد، می بایستی در وجود او هم شکل بگیرد، پس محتاج به «شاکله» نیز هست و برای شاکله شدن لازمست که آن شناخت به تفکر بیاید و بعد به «تدبیر» منتهی شود. و «تدبیر» به «طرح اجرا» منتهی بشود. و طرح اجرا با احتیاط و دقت به «عمل» منجر شود، و عمل به «فهم عمل» برسد، و

فهم عملی به «نشاط» و «رغبت» بینجامد. که آن رغبت پایه گذار «عمل بعدی» و یا «تداوم عمل» باشد. گذراندن این همه مرحله از آن «شناخت» تا این «رغبت بر عمل»، برای کودک دشوار است. یکی از راههای نزدیک این است که بین «شناخت» و «اجرا» و بلکه بین «معرفت» و «عمل» رامری نزدیک کنند، به این صورت که: تو فرزند، آیا مرا دوست داری؟ می گوید: بلی سپس مربی می گوید: من دوست دارم که این کار را بکنم.

فرزند می گوید: من هم دوست دارم مثل تو انجام بدهم. مینا اعتماد به مربی است و تعلل خاطر به مربی میباشد و با اطمینان داشتن نسبت به صلاحیت وجود مربی و رفتار مربی است که عمل در فرزند صورت می گیرد. و به «نشاط» «رغبت» نیز می رسد. تدریجاً مربی غیبت هاء مصلحتی می کند، و فرزند به عمل ادامه میدهد، پس از مدتی از فرزند می پرسند که: چرا این کار را می کنی؟ می گوید: «دوست دارم که این کار را بکنم» و نمی گوید که «چون مربی من می کند و من او را دوست دارم، این کار را می کنم»، بلکه او «خود عمل» فهمی پیدا کرده و انجام آن ابراز نشاط می کند. تدریجاً «بینش عمل» را ن طالب می شود. و می پرسد و می فهمد و همچنان خود را با عمل تربیت نیکو میدهد.

❁ پس «فضاسازی» کار تربیتی ماست یعنی: تصور جمعی اهل

آنچه قابل گفتن است این است که ابتدا که «رفتار» در فرزند شروع میشود. شکل ظاهر قضیه «تقلید» است اما باطناً «تعلق» است به صلاحیت رفتاری که مربی آنرا خود به اجرا می گذارد. پس از ابتدا با قبول صلاحیت «رفتار» آغاز شده است و این نوع رفتار وقتی تکرار می شود، گرچه روانشناسان آنرا «عادت» می نهد، ما آن را «رفتار مرغوب نفس» میدانیم و سازند

صفت» می بینیم، و مقدمه ریز ایمان»، و «علم مکتبی» می شماریم. و ما با روانشناسان تفاوت بینش و نظر داریم، و به مربی توصیه می کنیم که «رفتار» را بطور مطلق، بی هیچ اطفه و بدون هیچ «فهم» و «بینش» برگز مطرح نکند تا به آن «عادت» که روانشناس بدان اشاره دارد هرگز نرسد. حقیقت این است که نمی رسد. نمونه اش «من» و همه «شما» هستیم که روزی به عادت، «مذهب» را آغاز کردیم و هرگز در عادت نماندیم. بعضی دیرتر از «عادت» به «معرفت» می رسند و بعضی زودتر.

باید ایجاد «فضا» نمود تا فرزند سبب به «عمل» بتواند شوق حرکتی پیدا کند، ممکن است بگویند: «ما در خلوت عمل می کنیم» در حالیکه شما در همان خلوت با تصور «جمع» عمل می کنید که آنچنان عملتان با حال است.

نمونه اش این است که: در نماز که کاملاً انفرادی عبادت می کنید می گویند: «اهدنا» (یعنی: ما را هدایت فرمای، «ضمیر» را «جمع» می سازید. یعنی: فضای متناسب با جمع را بوجود می آورید).

بعد از نماز هم باید صورت را به چپ و راست برگردانیم و بگوئیم: «السلام علینا و علی عبادالله الصالحین» یعنی: تصور کنیم که ارواح پاک بسیاری در کنار ما هستند، و باید به آنها سلام کنیم. پس «فضا سازی» کار تربیتی ماست یعنی: تصور جمعی اهل.

لذا دستور میدهند که هر وقت شما تنها باشید قرین شیطان هستید، یعنی: تصور تنهایی غلط است،

یعنی: تصور تنهایی شما را فاسد و آلوده می کند، شما همیشه در جوار خود باید تصور کنید ارواح طیبه و فرشتگان را، اعتقاد شما به «غیبت» تکلیف میکند بر اینکه در خلوتها شهود پیدا کنید.

یعنی: آنوقت که کسی هم نباشد، شما نباید تصور «بی کسی»

**✿ و شما که هر جمعه با امام زمانتان می خواهید بیعت کنید اگر قدرت تصور حضور امام را نداشته باشید چگونه بیعت می کنید؟**

کنید.

برای بچه ها باید جمع فراهم کرد، آنها به این مرحله نرسیده اند که از آدمها «فضای لایق» بگیرند، ولی اینها «موجودات» را زنده تصور می کنند چنانکه از چوبی تصور «اسب» دارند، با «اشیاء» خرف می زنند ولی خوبست که موجودی برای تصور او بیاوریم که آن موجود «خوش صفت» باشد، یا رفتارهایی بکنیم که آن رفتارها «خوب» باشند.

این عروسک برای توحرفهای خوب میزند، ترا نوازش می کند، گاه مثل مادر از تو پذیرائی می کند.

می بینیم که تصویر یک موجودی است که کاملاً برای فرزند هم مرغوب نفس است و هم آموزگار و هم نوازشگر.

و مربی ما باید در ایجاد این فضا که برای چشم و گوش و دل فرزند، مایه معرفتی و مایه حالتی و بالاخره مایه رفتاری بدهد، تلاش کند و هر چه فضا سازتر باشد، در تربیت موفق تر است. و به هر حال کودک را هرگز نباید

با تنهایی ملاقات کنیم و یا فرزندان را به رفتارهای تنها توجه بدهیم، که او «بی روح» می شود، و امکان تقلیدی و عادتی شدن» در همین گونه بچه ها ممکن است، فرزندى که در جمع است و با تصور جمع زندگی می کند همه امور را عاطفی و مصلحتی می گیرد و نه تقلیدی و کاربردی.

وقتی که او تنها است به او بگویند: این «متکا» هم یک آدم است و «کتاب» دارد، و توهم کتاب داری و من معلم هستم، بعد به او درس بدهید.

شما هر چه می خواهید یاد بدهید، اول باید «جمعیتی» بسازید، و او را در «جمع» قرار دهید. و آنگاه در دیگران که حاضر هستند حالات مطلوب را بوجود آورید. فرزند، خود به خود حرکت مناسب را خواهد کرد و لازم نیست که به این فرزند حکم کنید، آری او خود بخود همان می کند که شما در آدمکهای که برای ساخته اید صورت می گیرد. و همین امر «فضاسازی» است بدون تحکم، و بلکه به گونه ای آزاد و مناسب، با رغبت فرزند،

### شیوه بهره گیری از داستانهای قرآن

باینکه «قرآن» برای اصلاح بینشی و بلکه ابلاغ صلاحهای بینشی بزرگترها و بالغ هاست مع ذلک انکار نداریم که آدم بالغ بلافاصله پس از رسیدن سن به مرز خاصی، بالغ نمی شود، بلکه بلوغ او از سالها قبل پا می گیرد. و در آن لحظه، به حدی میرسد که دیگر از او «مسئولیت» می طلبد و اشتباه و خطا را برای او

جایز نمی دانند، بلی و در حقیقت از ابتدای کودکی مقدمات این بلوغ فراهم می شود، تا به مرز سن بلوغ می رسد، با این تعبیر می توانیم بگوئیم که: درسهای قرآن می تواند برای بچه ها نیز درس باشد، ولی «درسی غیر مستقیم» و برای لحظات فراغت فرزند و آنگونه که آزادی او را کاملاً رعایت کنیم.

اما داستانهای قرآن به صورت داستان نیستند، بلکه طرح وقایع را به گونه ای صورت میدهند که ذهن نتواند از آن شنیدنها «داستان» بسازد. بلکه فقط، هیأت یک وجود، همراه با حالات آن وجود، و رفتار آن وجود، و گفتار آن وجود، بیش از همه به بیان می آید، چندانکه هر آدمی بتواند خود را صاحب همان تصویر فرض کند و از آن درس بگیرد یا عبرت پذیرد.

بنابراین غالباً صورت تمثیل دارد. اما تمثیل هیأت وجود و حالات و رفتار (و نه تمثیل آدمهائی مشخص، در زمان مشخص و مکان مشخص)، و بسادگی می بینیم که وقایع یاد شده در قرآن گریز دارد از ترتیب واقعه، و از بیان دقیق زمان واقعه، و اباء دارد از ذکر لباسها و شکلها و خصوصیات قومی و نژادی و نظیر اینها، و اگر هم گاه یاد می کنند، از آن نظر است که در همان یادآوری پیامی دارد.

مثلاً: درباره «ملکه سبا» می گوید که: «ولها عرش عظیم» او تخت بزرگی داشت و قصد آنست که شکوه ظاهر مقام این زن را به نظر آورده باشد. ولی نام او را نمی گوید.

به هر حال نحوه بیان قرآن چند نکته را ابلاغ می کند.

۱- نخست آنکه مسائل انسانی و تربیتی، تنها با بهره گیری از تمثیل،

**شما هر چه می خواهید یاد بدهید، اول باید «جمعیتی» بسازید، و او را در «جمع» قرار دهید. و آنگاه در دیگران که حاضر هستند حالات مطلوب را بوجود آورید فرزند، خود به خود حرکت مناسب را خواهد کرد.**

آنها از وقایع واقع شده میسر نیست، و یا لاقلاً مطلوب نمی افتد.

۲- آنچه را که ممکن است شنونده بین وجود خود و وجود شخصی که در تمثیل هست تفاوت و فاصله فرض کند، باید از میان برداشت تا بتواند شنونده با دل حضور و توجه پیدا کند، در محل واقعه و کنار صاحب واقعه، و از آن درس بگیرد.

۳- زبان واقعه، زبان توصیف باشد که عطف آدمی را بر وقایع و عطف وقایع را بر آدمی ممکن بدارد.

۴- نتایج این توجه فرزند را به واقعه در بیان نیاورد. تا فرزند با «تأسی» و «عبرت» یا «اجرا» یا «تفکر»، خود بفهمد که چه می شود؟ و چگونه می شود؟ تا احساس کند که چیزی را خودش کشف کرده و از آن کشف او را شادمانی دست دهد و با شوق ادامه بخشد.

۵- حسن وقایع ذکر شده در قرآن این است که در آنها اجرای زندگی جدای از «بینش» و «اجرا» نیست و در همه، گونه ای «وحدت زندگی» و «معنای زندگی» وجود دارد. و هرگز شرایطی را طرح نمی کند که آدمی اجرای آنرا در زندگی خود ناممکن بداند، و گویا آدمی را در همه جا هم عصر می داند وهم حاضر.

انسانی که همه زمانها و مکانها

گویا او را در بر گرفته باشد و «انسان همه زمانی و همه جایی» برای تربیت و عبرت، نمودار بس متناسبی است. و ما باید شیوه قرآن، که همه جا متناسب با پیامی می خواهد بدهد، آن واقعه را تلفظ می کند، استفاده کنیم، مثلاً گویا زنگی «مریم(ع)» را در بیت المقدس مقدم می آورد نسبت مسائل ولادت.

و گاهی واقعه ای را در نقطه ها، مختلف قرآن پراکنده می سازد.

گاه در یک نقطه از واقعه به وسعت سخن می گوید و در نقطه ای گذرا رد می شود.

گاه تأکیدهای پیاپی بر یک اصل می کند، گاه حاصل واقعه را در پیشانی واقعه قرار میدهد، «الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل» و بعد واقعه را آنهمه کوتاه می گوید اما با تکیه نقطه های اصلی صحنه:

«الم نجعل کید هم فی تضلیل»

«وارسل علیهم طیراً ابابیل ترمیمهم بحجارة من سجيل»

«فجعلهم کعصف ما کول»

این اصحاب فیل که بودند؟ کجا بودند؟ چه کردند؟

هیچکدام مشخص نیست.

اما چه شدند؟ و چگونه به این پایا

رسیدند؟ و با چه وجودی معارضه

بودند؟ و با چه واسطه ای بدان وضعیت

سخت مبتلا شدند؟ همه هست.

اگر از «فیل» سخن می گوید

برای نشان دادن قوت آنهاست و در

مقابل از پرنده ای و سنگ رگلی

سخن می گوید که با این ضعیف ترین

وسيله، آن قویترین عظمت در هر

شکست.

خواننده، خود را در متن واقعه

ببیند و بخود می گوید: «من نیز در قبال خدا، با هر قدرتی که خود را تصور کنم نباید گردن فزای نمایم» و این حاصل، به بهترین صورت بلاغ می شود و ما وقتی داستانهای سرآن را «صورت» و «ترتیب» و «زمان» و «شخص» و «لباس» و «رنگ» دادیم باید منتظر بی اثری یا کم اثری آن نیز باشیم.

و آن داستانها را به صورت پراکنده طرح می کند تا دل آنها را بگیرد و نه ذهن.

یعنی: اگر ذهن بگیرد، آدمی را به خیل و می دارد.

ولی اگر تحویل شد به دل، آدم را به تفکر و میدارد و لذا گفته اند: قرآن را چنان بخوان که گوئی هیچ کس چون تو مصداق این معنا نیست.

«خوبها» را می گوید، خود را کنار آنها بگذارد، اگر صفاتشان را داری خوشحال باش و اگر نداری کسب کن، یعنی: در این آینه خود را بین، آب را آبی است کومی راندش....

خود این تصویر اگر صورت هم داشته باشد صورتش تو باش.

و عجیب است که بچه ها این کار را خیلی آسان انجام میدهند، وقتی عکس بچه را به او نشان بدهید او خیلی ساده خود را در عکس می بیند. و مثل موجودی زنده خود را در عکس احساس می کند و عکس ثابت را متحرک میداند. او می تواند در تمام شکلها خود را زنده و عامل فرض نماید.

و هر چه از «بچگی» به «بزرگی» می رسیم گویا همین نقطه در ما فلج می شود، و گاهی اگر کسی را بینیم در بزرگی اینطور است، او را یا «ساده» میدانیم و یا «احمق» در حالیکه او عاقل است.

در آدمهای زنده همیشه این تصویر و تصور وجود دارد.

و همین تصویر و تصور مقدمه «تاسی» و تشبیه» و «اهلیت» و «معیت» است.

و شما که هر جمعه با امام زمانان می خواهید بیعت کنید اگر قدرت تصور حضور امام را نداشته باشید چگونه بیعت می کنید؟

و اگر این قدرت تصور را نداشته

**✿ ابتدا که «رفتار» در فرزند ما شروع میشود. شکل ظاهر قضیه «تقلید» است اما باطناً «تعلق» است به صلاحیت رفتار که مربی آنرا خود به اجرا می گذارد.**

باشید، در کنار قبر امام رضا(ع) چگونه می گوید: اشهدانک تشهد مقامی و تسمع کلامی وترد سلامی.

و چگونه می توانید در حج همه آن اعمال را انجام دهید و منقلب هم باشید. بدون تصور هاجر و اسماعیل و بدون تصور ابراهیم خلیل در داخل و خارج خانه، و بدون تصور عارفان بالله در عرفات، مگر میسر است و هرگز میسر نیست، و ما باید این توان تصویر و تصور را همیشه تا پایان زندگی داشته باشیم. ما همیشه از «تصور» به «معنا» میرسیم، و لذا یک یا دو نمونه صورت را میدهند که ما بتوانیم صورتهای دیگری را که دارای آن معناست پیدا کنیم.

مثلاً: از خود می پرسید که در تعبیر «انا اعطیناک الکوثر» وجود قرآن است. وجود پیامبر است و «کوثر» وجود زهرا(س) است.

و از روی این مصداقها شما مصداق دیگر را پیدا می کنید.

آنجا که انمه در تعبیر «الکوثر» نام شخصی را می برند رابطه با شأن نزول آیه دارد و در حقیقت یک مصداق صوری قضیه را مطرح می نمایند و قصد اینست که شما سایر مصداقها را در طول زمان پیدا کنید.

مثلاً: تصور کنید که اگر به همان مصداقهای که معصومین(ع) را در عصر خود از تفسیر «آیه» مطرح کرده اند اکتفا کنیم آن آیات در عصر ما کهنگی می یابد؟ و چنین نیست، بلکه آن نمونه ای از مصداق یک آیه و یا یک صفت و یا یک معناست که ما سایر مصداق را هم باید در زمان خود و مکان خود پیدا کنیم.

در آیه «ان شانک هو الأبتیر» دشمن تو ای پیامبر «ابتیر» است) اگر این دشمن را تنها همان کسی بدانیم که به پیامبر تهمت «بی فرزندی» را میزد، این آیه بعد از آن واقعه هیچ شانی ندارد و کاری از آن بر نمی آید، در حالیکه چنین نیست، این آیه در تمام زمانها با تمام مصداق خود حضور دارد.

قسمت بعدی مقاله در صفحه ۹۲



## تربیتی

# ائمه اطهار

(علیهم السلام)

دکتر مظلومی

قسمت پانزدهم

تربیت فرزند در وهله اول با مادر است و آینده ساز اول اوست. و بعد از مادر پدر نقش اساسی را دارد.

سپس افراد خوب از خویشان و بستگان و همسایگان را به فرزند معرفی کردن.

مرحله بعد «خوبیها» را شناساندن و «خوبی خوبان» را ممتاز کردن و معرفی کردن است تا به «خوب مقبول» دست یابد.

و سپس «دیگران را شناختن» و از «معلوم به مجهول پی بردن» است. اول «مناسبت» مطرح می شود و

بعد «لطف داشتن».

و منظور از «مناسبت» اینست که آیا این انسان صالح است؟ بعد از آن باید دید که این صالح رفتار و اندیشه و «فعل خوب» دارد.

و اگر آن صالح نباشد، دیگر، کار خوبش هم خوب نیست، و اگر فرد صالح نبود، به اندیشه خوب او هم نباید احترام بگذاریم، و این مسئله خاص، در «ولایت» مطرح است

ممکن است سؤال شود که پس از منظور از «انظروا الی ما قال ولا تنظروا الی من قال» چه می باشد.

گوئیم: شما جلو این جمله را نگاه کنید این جمله در رابطه با «منافق» است، یعنی حرف منافق را بگیرد و خودش را رها کنید زیرا او حرف خوبش را از «مکتب ما» گرفته است.

یعنی ابتدا «اصلاح مجموعی» است و بعد «اصلاح مجموعی تفصیلی» مطرح است

یعنی: سخن حق که خوب و مفید و دارای لطف می باشد اگر در راستای حق باشد، حق است.

برای یک انسان مکلف که بدنیا می آید تا زمانیکه از دنیا می رود در مسیر او بسیاری از امور می توانند برای بخش و یا نقطه ای از راه، مفید باشند و نه برای مجموع راه.

مثلاً وقتی که می گوئید این لذت حلال است یا حرام، به تناسب مجموع تکلیف و آخرت، گاه روا می باشد و گاه خیر، و لذا می بینید که عملی در شب ماه مبارک رمضان روا است، ولی در روز آن، جایز نیست و لحظه به لحظه امری به سمت حلال و یا بسوی حرام می رود.

انسان مکتب ما اهل و صالح است

«معرفتی» می شود.

ولذا کار اساسی ایمان، بستن پای دل است آنچنانکه روی دل تنها مواجه حق بماند.

\* اگر قلب به غرایز توجه کند نوع فرمانهایش طبیعتی می شود. و اگر به دریافتهای فطری انسان توجه کند فرمانهای او